

با چرخ ز جلال هر دوام عالم
کنج را خانه لور برانه مبارک باشد

دل که چه در راه نیست باشد
باین صفت دوازده لفظی
شما نه برین که کلی نیست
از غنچه جود حسن بر آن را
بیک نانه جوهر نیست
هر دل که سینه غمزه کور است

جان تو مرا سبب نباشد
سرد چون تو در صحن نباشد
کین بود تو در سخن نباشد
پیش از من در صحن نباشد
در صحن چه هر دو سخن نباشد
چرخ ز برش سخن نباشد
نور او چه در سخن بر آید
کس با برش سخن نباشد
کیه که غم در سخن نباشد
چو جگر او در جان نباشد
چو پیر نام چه چون نباشد
کس را در نام نباشد
بی نزار
به هلال از

چه حاصل کنی ز حرکت کبریا
دلم جز فلک بود و کلید از پیش
دکتر دکانس لاجع غم کویا
در این کسنان خبر با پیش گو
که ان بار بار در حکمانی نزارد
هر ای که هست سانی نزارد
ولیکن به سوسن دمانی نزارد
بهار روز در چمن نزارد

جان معانی کشته در زین
الکجه معانی سانی نزارد
کند چرخ ز حرکت هم نشاد
لکون عقده بر آن از نزارد
بر آید جو ماه خست در نزارد
دنا بک ز در در اسامی نزارد
زلف جود است بکام و بکام
مفاری می در سیم نه نزارد
بیا سحر است بر ارم نزارد
نیز فرقت بنا هم نزارد
نظر محرم بر تمام نزارد
مفاری بر از اسامی نزارد
میرود و بیدل عدل نزارد
ز درت چه کس کجا نزارد